

نگاهی به فرآیند مرگ و زندگی دوباره فونیکس از منظر اشراق ایرانی

*الهام رحمانی مفرد

چکیده

فونیکس پرنده ای اسطوره ای است که نحوه مرگ و تولد دوباره او به شکلی بسیار باشکوه و تاثیرگذار نماد رستاخیزی است که جاودانگی، یعنی همان آرزوی دیرینه بشر، را در پی دارد. خلق اسطوره فونیکس و چرخه زندگی و مرگ او که در واقع نوعی مرگ غیرواقعی و تخیلی را به تصویر می کشد، نشانگر نوع اندیشه انسان نسبت به مرگ و پیوند ناگسستنی عطش انسان به زندگی دوباره می باشد. نوشتار حاضر بررسی این فرآیند ازدیدگاه اسطوره ای در میان ملل مختلف و بخصوص با توجه به مفاهیم اشراق ایرانی می باشد. در این راستا تلاش بر آن است تا فرآیند تولد و مرگ این پرنده اسطوره ای را با توجه به بن مایه هایی چون پرنده بودن آن، آتشی که او را می سوزاند، خاکستری که بستر رستاخیز او می شود، مفهوم مرگ او و بالاخره تولد دوباره اش، مورد بررسی قرار گیرد.

واژه های کلیدی: فونیکس، پرنده اسطوره ای، مرگ، تولد دوباره

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۱/۱۵ تاریخ پذیرش مقاله ۱۳۹۰/۶/۱۲

فونیکس واژه ای یونانی است به معنی پرنده ای که خود را می سوزاند و از خاکسترش یک پرنده جوان به آسمان پر می کشد. به همین دلیل اصطلاحی به زبان آلمانی وجود دارد که ترجمه آن این است: مانند یک فونیکس از خاکستر برخاستن. این اصطلاح به بازگشت غیرمنتظره، احیا و تجدید حیات اشاره دارد.

(Duden Deutsches Universalwörterbuch, 1989/1378, 1147)



یکی از بن مایه های مهم اسطوره ای هر کشوری مرگ و مفهوم جاودانگی و بازتاب آن در داستانهای اساطیری آن کشور می باشد. از آنجا که اسطوره ها توسط انسان دور شده از وضعیت آرمانی و متعادل نخستین خلق می شوند دربرگیرنده آرزوهایی هستند که انسان تاریخی سخت در تلاش برای برآورده شدن آنهاست. جاودانگی یکی از بزرگترین آرزوهای انسان تاریخی است که روزگاری نامیرایی را تجربه کرده است و اکنون آن را از دست داده است. مفاهیمی از قبیل رویین تنی نیز در راستای همین آرزو در اسطوره ها جایگاه خاصی یافته است. فونیکس پرنده اسطوره ای است که نشانگر برآورده شدن آرزوی دیرینه بشر یعنی جاودانگی است. در این نوشتار وجود بن مایه هایی مانند پرنده بودن فونیکس، آتش گرفتن او در اثر تابش اشعه آفتاب، خاکسترشدنش که نمادی از نیستی و مرگ می باشد و بالاخره تولد دوباره او و خیزش حیات از موجودی که مرگ را تجربه کرده است، مورد بررسی قرار می گیرد.

روایت اسطوره فونیکس در میان ملل مختلف

فونیکس پرنده آتشین مقدسی است که در اسطوره شناسی های مختلف به آن پرداخته می شود. در مصر باستان به آن بنو (Benu)، در اسطوره های چینی فنگ هوانگ (Fenghuang)، در یونان باستان و در افسانه های مسیحی به آن فونیکس (Phoenix) می گویند. افسانه هایی که درباره آن در فرهنگ های مختلف وجود دارد متفاوت است ولی هسته اصلی آنها شبیه هم است.

(Fenghuang, In: <http://de.wikipedia.org> [10.11.2006])

یونان:

در عصر هلنیسم این تصور وجود داشت که فونیکس از خاکستر و یا بقایای جسد اوسیریس (Osiris)، یکی از خدایان مصر باستان، بوجود آمده و ۳۰۰ تا ۵۰۰ سال عمر می کند. بر اساس این اسطوره فونیکس در پایان زندگی لانه ای می سازد و در آن خود را به آتش می کشد. پس از خاموش شدن شعله آتش تخم پرنده ای برجای می ماند که پس از مدت کوتاهی تبدیل به یک فونیکس دیگر می شود.

فونیکس به بزرگی عقاب است با بالهای زیبایی سرخ و طلایی و تاجی از پرهایی باشکوه و زیبا بر سرش. غذای او بهترین عصاره گیاهان و عطر کندر است. لانه اش را از نوعی صمغ معطر به نام مُر، دارچین و ادویه های مرغوب دیگر می سازد. فونیکس نامیرا و جاودان است، اگرچه مرگ را می شناسد. بر اساس برخی اسطوره ها هزارسال عمر می کند و آنگاه که در پایان زندگی خسته و بی رمق می شود خود را در لانه معطرش به کمک اشعه خورشید به آتش می کشد تا از خاکسترش دوباره پرنده ای جوان به آسمان پرکشد. و بدین ترتیب زندگی جدیدی را در شکوهی نورانی آغاز می کند. در مسیحیت فونیکس نماد رستاخیز و تولد دوباره می باشد. در اواخر عهد باستان فونیکس به نماد جاودانگی تبدیل شد، زیرا او توانایی آن را داشت که پس از زخم برداشتن از سوی دشمن، خویش را احیا کند. اشک فونیکس مقدس و درمانگر است. می گویند اگر فونیکس اشک بر زخمی بریزد، زخم بهبود می یابد.

(Der Phönix, In: <http://www.derphoenix.ch/> [14.11.2006])

مصر:

بنو در اسطوره های مصری یک پرنده مقدس است که در معبد هلیوپولیس (Heliopolis) به عنوان الهه خورشید پرستش می شده است. این پرنده نماد تولد دوباره و جاودانگی است. براساس افسانه های مصری او اولین مخلوق خداوند است که با خدای خورشید (Ra) در ارتباط تنگاتنگ می باشد و هنگام خلق جهان بر روی کوه نخستین ظاهر شده است. اغلب به شکل حواصیل نمایش داده می شود، پس از صدها سال زندگی هنگام طلوع خورشید در سرخی فروزان آفتاب صبحگاهی می سوزد و از خاکسترش پرنده ای جوان متولد می شود.

در افسانه دیگری نقل شده که پرنده ای با پرهایی سرخ و طلایی پس از ۵۰۰ سال زندگی هنگام مرگ پدرش به هلیوپولیس، شهر آفتاب می آید. از کندر تخم پرنده ای درست می کند که آنقدر بزرگ است که جسد پدرش در آن جا می گیرد. بنو این تخم را به معبد هلیوپولیس، شهر آفتاب می برد، جایی که تخم حاوی جسد پدرش را با مراسم باشکوهی به خاک می سپارد.

(Benu (Ägyptische Mythologie), In: <http://de.wikipedia.org> [20.11.2006])

ایران:

سیمرغ نام آورترین پرنده اسطوره ای-افسانه ای ایرانی است. طبق رساله عقل سرخ، "سیمرغ آشیانه بر سر طوبا دارد. بامداد از آشیانه خود بیرون می آید و پر بر زمین باز می گستراند. از اثر پر او میوه بر درخت و گیاه در زمین می روید." (سهروردی، ۱۳۸۳ ش، ۹)

سیمرغ دانا و خردمند است و به رازهای نهان آگاهی دارد. پیشینه حضور این مرغ اساطیری در فرهنگ ایرانی به دوران باستان می رسد. در شاهنامه فردوسی به کمک پهلوانان می آید. زال را بزرگ می کند و هماره او را زیر بال حمایت خویش نگاه می دارد. در زاده شدن رستم به رودابه کمک می کند. به رستم در نبرد با اسفندیار رویین تن یاری می رساند. سیمرغ پس از اسلام هم در حماسه های پهلوانی هم در آثار عرفانی حضور می یابد. سیمرغ در منطق الطیر عطار نیز نقشی بسیار مهم ایفا می کند. مرغان "منطق الطیر" عطار پس از سیر هفت شهر عشق به بارگاه سیمرغ بار یافته و حقیقت هستی خود را در سیمرغ مشاهده می کنند.

چون نگه کردند آن سی مرغ زود بیشک این سی مرغ آن سیمرغ بود

در تحیر جمله سرگردان شدند این ندانستند تا خود آن شدند

خویش را دیدند سیمرغ تمام بود خود سیمرغ سی مرغ تمام (عطار، ۱۳۷۳ ش، ۵۱۵)

ققنوس اغلب معادل فونیکس ترجمه می شود. " ققنس: [ققنوس، معرب قو] مرغی است به غایت خوش رنگ و خوش آواز. گویند منقار او ۳۶۰ سوراخ دارد و در کوه بلندی مقابل باد نشیند و صداهای عجیب و غریب از منقار او برآید و به سبب آن مرغان بسیار جمع آیند. از آنها چندی را گرفته طعمه خود سازد. گویند هزار سال عمر کند و چون هزار سال بگذرد و عمرش به آخر آید، هیزم بسیار جمع سازد و بر بالای آن نشیند و سرودن آغاز کند و مست گردد و بال بر هم زند چنانکه آتشی از بال او بجهد و در هیزم افتد و خود با هیزم بسوزد و از خاکسترش بیضه ای پدید آید و او را جفت نباشد و گویند موسیقی را بشر از آواز او دریافته " (معین، ۱۳۸۴ ش، ۹۸۲) ققنوس مانند فونیکس خود را به آتش می کشد اما نه با اشعه خورشید، خلصت اصلی او خوش آوازبودنش است و خلصت های درمانگری، برآورده کردن آرزوها، ارتباط با عنصر آتش، پر جادویی، عقل و درایت فونیکس را دارا نمی باشد.

آلمان:

فونیکس در قصه ها و افسانه های آلمانی نقش یک پرنده سحرآمیز را دارد که به کمک او قهرمان داستان به آرزوهایش می رسد. مانند افسانه های ایرانی در داستان های آلمانی هم پر فونیکس دارای نقش تعیین کننده ای است. در قصه " فونیکس پرنده" از برادران گریم فونیکس در نقش یک پرنده ترسناک که انسان ها را می خورد، پا به داستان می گذارد. در اینجا از مهر و شفقتی که در شاهنامه از سیمرغ سراغ داریم خبری نیست. فونیکس به هیچ وجه دارای مقام الهی سیمرغ در منطق الطیر نمی باشد. خلاصه این داستان به شرح زیر است.

" یکی بود یکی نبود زیر گنبد کبود پسر کوچولویی بود که تنها در یک زورق روی رودخانه به سمت آسیابی می رفت. آسیابان کودک را از آب گرفت و او را نزد خود نگه داشت و بزرگ کرد. وقتی پسر، جوان برومندی شد و از دختر حاکم خاستگاری کرد، حاکم عصبانی شد و شرط موافقتش را آوردن سه پر از پره های فونیکس قرارداد. جوان با کمک پیرمردی به قصر فونیکس رسید. آنجا با کمک خدمتکار خانه از چنگال فونیکس پنهان شد، چراکه در غیر آن صورت غذای او می شد. جوان به کمک خدمتکار که هر روز پره های فونیکس را شانه می کرد تا او بخوابد، سه پر از پره های او را به دست آورد و پس از بازگشت به خانه توانست با دختر حاکم ازدواج کند. "

(Grimm, 1810: In: <http://www.derphoenix.ch/PhoenixVogel/PhoenixLegenden> [30.08.2006])

در قصه دیگری با همان نام "فونیکس پرنده" این پرنده سحرآمیز مانند قصه ای که در بالا ذکر شد، پرنده ای ترسناک ولی عاقل است که راز پنهان خیلی چیزها را می داند و می تواند به همه کمک کند. اما اگر دستش به بچه ها برسد، آنها را با منقارش تکه پاره می کند و می خورد. خلاصه این قصه به صورت زیر می باشد:

"یکی بود یکی نبود، زیر گنبد کبود پسرک چوپان بیچاره ای راه خانه اش را گم کرده بود و سر از یک روستای غریبه درآورد. در آن روستا مردم از سه بلای بزرگ رنج می بردند که هیچ کس راه حل آن را نمی دانست. دختر زیبایی پادشاه نمی توانست حرف بزند، در مزرعه ای درخت زیبایی انجیر وجود داشت که میوه نمی داد، و در این سرزمین شهری بود که آب نداشت. اگر کسی شجاعت آن را داشته باشد که پیش فونیکس برود و از او راه حل این مشکلات را بپرسد هزار سکه طلا دریافت می کند. اما باید سه پر فونیکس را با خود بیاورد. هیچ کس جرات رفتن پیش فونیکس را هم نداشت چون او پرنده خطرناکی بود. پسرک چوپان برای دریافت پول تن به این خطر داد و نزد فونیکس رفت. اما او خانه نبود و همسرش در را به روی پسرک باز کرد و دوستانه از او پرسید که آنجا چه کار دارد. پسرک علت آمدنش را گفت. زن مهربان گفت: 'پسرک بیچاره، من از او می پرسم. تو باید زیر تخت پنهان شوی تا

فونیکس تو را نبیند چون اگر ببیند تو را خواهد خورد. یادت باشد که همه حرف های فونیکس را یادداشت کنی. هنگامی که فونیکس خوابیده بود، همسرش پری از پرهایی او را کند و زیر تخت انداخت. زن سه بار این کار را کرد تا هم هربار یک پر را بکند و هم با بیدار کردن فونیکس سوال های چوپان جوان را از او بپرسد. در پایان قصه پسرک به کمک زن مهربان سه پر فونیکس و پاسخ پرسش های خود را دریافت کرد و راهی روستا شد. "

(Baur, 1970: 98 In: <http://www.sagen.at/texte/> [17.11.2006])

در داستان دیگری با همین نام اثر یوهان ویلهلم وولف، فونیکس به عنوان پرنده ای جادویی وارد داستان می شود که قادر است بیماران را درمان نماید.

" روزگاری پادشاهی زندگی می کرد که بیمار بود و پزشکان از او قطع امید کرده بودند و راه علاج او را در شنیدن آواز فونیکس می دانستند. پادشاه سه پسر داشت. آنها را فراخواهد و به ایشان گفت: 'هر کدام از شما که بتواند فونیکس را بر بالین من آورد، حکومت این سرزمین را به او می سپارم.' در راه فقط یکی از پسرها به خرس مهربانی که هر سه دیده بودند اعتماد کرد و به پندهایش گوش سپرد. اگرچه در راه دستیابی به فونیکس گاهی از سر ناپختگی به پندهای خرس توجهی نمی کرد و به دردمس می افتاد ولی سرانجام موفق شد فونیکس را بر بالین پدر ببرد. و هنگامی که پرنده آنگونه زیبا شروع به خواندن کرد، پادشاه از بستر بیماری برخاست و سلامت خود را به دست آورد."

(Wolf, In: <http://www.hekaya.de/> [15.12.2006])

در یکی از افسانه ها به نام " افسانه اولین فونیکس " این پرنده نقش عرفانی پیدا می کند و دیگر فقط یک پرنده غول پیکر و ترسناک نیست. " هنگامی که آرینا (Arinna)، الهه آفتاب قوم هتی، که از نژاد هندواروپایی ساکن آسیای صغیر بودند، جهان را خلق کرد، جهان هنوز سرد و خالی بود. بنابراین تصمیم گرفت زندگی را خلق کند. اول گیاهان و بعد جانوران و پرنده ها بوجود آمدند. اما بزودی متوجه شد که جهان برای مخلوقاتش سرد و تاریک است. از اینرو به جهان نور را هدیه کرد، با شمشیر شعله ور خود ستاره بزرگ و تاریکی را در آسمان به آتش کشید. جرقه های سوزان آن پایین ریخت و لانه پرنده نخستین را در باغ الهه به آتش کشید. لانه شعله ور شد و پیکر طلایی او را سوزاند. اما از خاکسترش پرنده بهشتی جوان، زیبا و باشکوهی از شعله هایی که سر به آسمان می کشیدند، متولد شد. آتش فقط پیکر ظاهری او را سوزاند و از خاکستر آن فونیکس جدیدی متولد شد. پرهایش در سر و گردن طلایی بود مانند اشعه آفتاب صبحگاهی، بدنش ارغوانی به مثال خورشیدی که در افق فرو می رود و دمش سرخ مانند شعله های آتشی که از آن متولد شده بود..."

(Eine Sage vom ersten Phoenix. In: <http://www.derphoenix.ch> [18.09.2006])

فونیکس پرنده آتشین و مقدس آرینا در همان جایی که متولد می شود جفتگیری می کند، چراکه فونیکس ماده تنها در سایه تقدس آرینا لانه دارند. هنگامی که دو پرنده پیچیده در ظنن آوازشان، در میان ستونی از شعله بهم می پیوندند، جلوه باشکوهی از نور و آتش هویدا می شود. آرینا با پیکانی از نور آنها را محافظت و مراقبت می کند. اغلب فقط یک پرنده جوان و به ندرت دو پرنده سر از تخم ها درمی آورد. فونیکس ماده با باقیمانده شعله ور، سوزان، سرخ و درخشان پیکر فونیکس پیر لانه اش را فرش می کند. و به این ترتیب پرنده جوان از پیکر سوزان و آتش گرفته پدرش متولد می شود. تخم های سترون جادویی و بسیار باارزشند، زیرا آنها اکسیر جوانی هستند. در حکایت های افسانه ای

آمده است که هرگاه جادوگری بتواند باقیمانده پیکر سوخته فونیکس را به دست آورد و از آن به عنوان اکسیر جوانی استفاده کند، به جای ده سال، یکصد سال جوان می ماند. پر فونیکس هم بسیار با ارزش و دارای عنصر سحرآمیز آتش است.

(Eine Sage vom ersten Phoenix. In: <http://www.derphoenix.ch/> [18.09.2006])

بررسی اسطوره فونیکس با رویکرد اشراق ایرانی

توضیح درباره اشراق ایرانی در این چند سطر میسر نیست. در یک جمله منظور از اشراق که رسیدن به آن هدف غایی خلقت انسان می باشد از دیدگاه سهروردی به عنوان اولین رمزگشای این مکتب عرفانی در واقع فرخنده نور یا فر ایزدی است. "رسیدن به چشمه اشراق و رحمت الهی به ودیعه نهاده شده در آن. مراد از منبع یا سرچشمه اشراق دقیقاً همان برداشت سهروردی از مفهوم واژه خوره، معادل فارسی خوارنه ی اوستایی یا همان فرخنده نور، آتش ملکوتی و منشاء معرفت شرق است." (کرین، ۱۳۸۴ ش، ۹-۸)

با این رویکرد نوشتار حاضر نگاهی به بن مایه های پرنده بودن اسطوره فونیکس، آتش گرفتن او در نور آفتاب و در لانه اش، خاکسترشدنش و به بیانی دیگر تجربه مرگ او و در نهایت زندگی دوباره اش دارد.

○ پرنده

پرنده بودن فونیکس نشان از قدرت و چیرگی او دارد. یک پرنده به واسطه پرواز در آسمان می تواند بر زمین و موجودات روی آن احاطه داشته باشد. با سرعت طی مسافت می کند و با پروازش آزادی و تسخیر آسمان را به رخ زمینیان می کشد. طبق رساله عقل سرخ سهروردی، "سیمرغ آشیانه بر سر طوبا دارد. بامداد از آشیانه خود بیرون می آید و بر بر زمین باز می گستراند. از اثر پر او میوه بر درخت و گیاه در زمین می روید." (سهروردی، ۱۳۸۳ ش، ۹)

سیمرغ که به دلیل خصلت های درمانگری و تقدس خود می تواند معادل فارسی فونیکس باشد^۱، پرنده ای است که هر صبح با پرواز خود بر فراز درختان باروری آنها و به عبارت دیگر تولد های دیگر را باعث می شود. پاسخ این سوال که چرا انسان تاریخی به جای هر موجود دیگری مثل چهارپایان، پرنده ای اسطوره ای مانند فونیکس را خلق می کند شاید در آرزوی دیرینه پرواز انسان نهفته باشد. پرواز که در اشراق نماد آزادی از سنگینی جسم مادی است، نهایت آرزوی بشر گرفتار شده در زمین است. این پرنده قدرتمند اسطوره ای با زندگی و مرگش آرزوی تکامل بشر و نامیرایی و جاودانگی را به نمایش می گذارد.

فونیکس در لانه اش می سوزد و زندگی دوباره می یابد. لانه امن ترین محلی است که پرنده در آن خود را به آتش می کشد به بیانی دیگر سوختن فونیکس در امنیت کامل و به خواست خودش صورت می پذیرد. سوختن ارادی این پرنده اسطوره ای نشان از آن دارد که انسان برای رسیدن به کمال و جاودانگی باید خودش بخواد و قدم در مسیر سوختن بگذارد. انسان باید در خانه امن تن خود با نور قدسی درآمیزد و بسوزد تا جانش در مرحله ای متکامل تر زندگی دوباره یابد. به بیانی دیگر برای رسیدن به نور باید از جسم خاکی عروج کرد و گذشت.

○ آتش

واژه "آتش" در اوستا به صورت "آتر" (Atar) و در زبان پارسی به صورت "آذر" و "آدر" ثبت و ضبط شده است. ریشه این کلمه در زبان سانسکریت "آدری" بوده است و مفهوم آن زبانه و شعله آتش است. در هند آتش به عنوان "آگنی" (Agni) نامیده می شده است. آتش واسطه میان انسان و خدایان است و دو جهان را به هم پیوند می دهد. آگنی راه خدایان است که از آن می توان به قله های آسمان رسید. (قس هینلز، ۱۳۷۷ ش، ۴۷)

در اوستا، آتش پسر اهورامزدا و سپندارمذ، و زمین دختر ایشان معرفی شده است. زبده و گوهر آتش در اوستا "فر" یا "فره" نامیده شده است و آن فروغ یا فر و شکوه مخصوصی است که از طرف اهورامزدا به پیامبران و پهلوانان و صاحبان کی و کیان بزرگ، از سر موهبت، بخشیده می شده است.

در اوستا به پنج گونه آتش اشاره شده است که عبارتند از: نخستین، آتشی که در برابر اهورامزدا می سوزد. دوم، آتشی که در بدن مردمان و حیوانات جا دارد و نقشی در تجدید حیات و اسپین بازی خواهد کرد. سوم، آتشی که در گیاهان یافت می شود. چهارم، آتشی که از آن ابرهاست و به صورت آذرخش از دل ابرها بیرون می جهد و پنجم، آتشی که مربوط به کانونهای خانوادگی است. (قس موله، ۱۳۷۲ ش، ۷۶)

گوهر زندگی انسان و سایر موجودات زنده و جاندار آتش جاودانه درون است که در عرش جاودان و در برابر اهورامزدا قرار دارد. آتشی که هرگز نمی میرد و مظهر دوام و بقای جان است. این همان آتش درون است که از آن تعبیر به آتش نامیرای عشق و آتش جاودان جان شده است و گوهر هستی موجودات زنده، به ویژه آدمیزاده است. آتش مینوی نگاهبان و نگه دارنده زندگی جانوران است، و آتش زمینی پاک سازنده و سوزنده پلیدی و پلشتی و گناه است.

این عنصر مقدس طبیعت کلید رهایی پرنده پیر و خسته اسطوره ای می شود و با سوزاندن او تولد یک پرنده جوان و زیبا را میسر می سازد. فونیکس که هزارسال عمر کرده است در پایان زندگیش خسته و بی رمق خود را در لانه معطرش به کمک اشعه خورشید به آتش می کشد تا از خاکسترش دوباره پرنده ای جوان به آسمان پرکشد. اشعه آفتاب شعله در جان فونیکس می زند، او را می سوزاند و خاکسترش می کند. اما این خاکستر پایان زندگی او نیست و مفهوم نیستی ندارد چراکه از همان خاکستر یک پرنده جوان به آسمان پر می کشد.

از نظر اشراق ایرانی رسیدن به نور، کمالی است که انسان برای رسیدن به آن تلاش می کند. درک این نور، آتش به قلب عرفا می زند و نتیجه اش سوختن است و این سوختن یعنی طی کردن مراحل تکامل، یعنی نیست شدن، یعنی خاکستر شدن. انسان خسته از زندگی زمینی با نور آفتاب هستی به جان خود آتش می زند تا بسوزد، تا خاکستر شود، تا دوباره متولد شود و با مرتبه جدیدی از معرفت به زندگی خود ادامه دهد و جاودانگی را به گونه ای شگفت انگیز تجربه نماید. از نگاه عرفانی اسطوره پرنده آتشین، فونیکس، نشانگر دوره تکامل انسان و رسیدن او به اصل خود است.

در اساطیر ایران باستان، پیدایش آتش را به هوشنگ نسبت می دهند. به روایت شاهنامه فردوسی، در یکی از روزهایی که هوشنگ به شکار رفته بود، ماری بر سر راه دید و چون مار قصد حمله و آسیب رساندن به او را داشت، هوشنگ به قصد کشتن مار سنگی به جانبش پرتاب کرد. سنگ به مار برخورد نکرد، بلکه به سنگ دیگری برخورد و از این برخورد، شراره آتش جهید و آتشی پدید آمد که تا آن روزگار ناشناخته بود.

نگه کرد هوشنگ با هوش و سنگ گرفتش یکی سنگ و شد پیش جنگ

به زور کیانی رهانید ز دست جهانسوز مار از جهانجو بجست

برآمد به سنگ گران سنگ خرد همان و همین سنگ بشکست خرد

فروغی پدید آمد از هر دو سنگ دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ (فردوسی، ۱۳۶۹ ش، ج ۱، ۲۰، ب ۲۲-۲۵)

این ابیات نشان می دهند که آتش از برخورد دو موجود همسان یعنی دو سنگ به وجود آمده است. از سوی دیگر می دانیم که آتشی در بدن جانوران و کالبد آدمی وجود دارد. در اسطوره فونیکس این پرنده به کمک اشعه خورشید خود را به آتش می کشد پس باید نور خورشید به چیزی از جنس خودش برخورد کرده باشد که از برخورد آنها آتش برافروخته شده است. از کنار هم قراردادن اسطوره کشف آتش، تقسیم بندی آتش در اوستا و اسطوره فونیکس می توان دریافت که آتش درون فونیکس همان نور وجود اوست که در برخورد با اشعه آفتاب که از جنس خودش است شعله می کشد، او را می سوزاند و باعث تولد دوباره اش می شود. انسان نیز که دارای همان آتش ایزدی و نور الهی است اگر خود را در معرض تابش نور معرفت قرار دهد شعله می کشد و از سوختن پالایش یافته و به مقام بالاتر معرفت و تولدی دوباره دست می یابد.

○ خاکسترومرگ

خاکستر گرد نرمی است که پس از سوختن باقی می ماند. آنچه پس از سوزاندگی آتش برجای می ماند پاک است. اینجا نقطه صفر زندگی فونیکس است. فونیکس پیر سوخته است و حالا باید از خاکسترش پرنده جوان متولد شود. پرنده جدید همان فونیکس قبل نیست شبیه آن است از همان ریشه است ولی همان نیست. گذر از مرحله سوختن او را به آگاهی جدیدی رسانده است. ما هیچ وقت آنی نیستیم که چند لحظه قبل بودیم چون عبور از دالان زمان درمیزان آگاهی ما تغییر ایجاد می کند. فونیکس که می سوزد هم همان فونیکسی نیست که از خاکستر سر برمی آورد. اکنون او با عبور از آتش و تجربه فرآیند سوختن و خاکستر شدن پرنده جوانی است که مرتبه بالاتری از معرفت را دارا می باشد. شاید بتوان ادعا کرد که شکوه و زیبایی اسطوره فونیکس نسبت به سیمرغ همین تجربه مرگ و زندگی دوباره اوست. جاودانگی که در سایه خاکستر شدن های متعدد و تولدهای مکرر حاصل می شود. هر بار مرگ او چنان باشکوه است که نامیرایی بی چون و چرای سیمرغ را بدون جذابیت می نماید. اسطوره فونیکس با چرخه مرگ و زندگیش به انسان می فهماند که برای رسیدن به نامیرایی بهتر است عظمت و شکوه مرگ را تجربه کند تا در تولد دوباره اش با معرفتی بیشتر نسبت به مبداء و مقصدش رستاخیز خود را جشن بگیرد.

○ زندگی دوباره

آخرین حلقه زنجیر مرگ و زندگی اسطوره فونیکس، تولد دوباره اوست. حلقه ای که به حلقه اول پیوند می خورد و ظاهراً دایره ای می سازد که نتیجه اش جاودانگی است. این دایره برخلاف ظاهرش یک دایره یک بعدی و درسطح نیست بلکه مانند دایره های یک فنر که از بالا دیده می شوند به ظاهر در یک سطح قرار دارد درحالیکه دایره قبلی از نظر ارتفاع پایین تر از دایره جدید است. به بیان دیگر حلقه های مکرر زندگی و مرگ فونیکس حرکت او را روی دایره های یک فنر به سمت بالا نشان می دهند.

می توان تصور کرد که انسان تاریخی در خلق اسطوره ای مانند فونیکس تا چه حد تحت تاثیر لحظه تولد دوباره پرنده قرار داشته است. انگار این تولد مرحمی است بر درد فناپذیری او و امیدی بر نامیرایی و جاودانگیش. اما این تولد دوباره بهایی دارد که آن بها سوختن و خاکستر شدن است که در جریان سوختن پرنده پیر و خسته جوان می شود و به معرفتی نوین دست می یابد.

• نتیجه گیری

جاودانگی یکی از بزرگترین آرزوهای انسان تاریخی و خالق اسطوره هاست که روزگاری نامیرایی را تجربه کرده است. فونیکس پرنده اسطوره ای است که چرخه زندگیش نشانگر برآورده شدن این آرزوی دیرینه بشر است. بررسی اسطوره فونیکس از دیدگاه اشراق ایرانی تنها نشانگر جاودانگی گم شده انسان نیست بلکه آرمان او و هدف خلقتش را که رسیدن به نور یا به تعبیر سهروردی فرّ، فرخنده نورو آتش ملکوتی، نشان می دهد. "آتش ایزدی" یا همان نور وجود فونیکس در برخورد با اشعه آفتاب که از جنس خودش است شعله می کشد، او را می سوزاند و باعث تولد دوباره اش می شود. این اسطوره رمز راهیابی انسان به نور و اشراق است. چراکه اگر انسان نیز که دارای همان "آتش ایزدی" و نور الهی است خود را در معرض تابش نور معرفت قرار دهد شعله می کشد و از سوختن، پالایش یافته و به مقام بالاتر معرفت و تولدی دوباره دست می یابد. همانگونه که پرنده جدید همان فونیکس قبل نیست و گذر از مرحله سوختن او را به آگاهی جدیدی رسانده است، انسان هم با عبور از مراحل کمال در واقع حلقه های مکرر زندگی و مرگ را روی دایره های یک فنر به سمت بالا طی می کند. مرحله پایین تر آگاهی او با مرگ که دری از درهای معرفت است به تولد دوباره می انجامد. اینجاست که مفهوم جاودانگی عمقی عرفانی و مقدس می یابد و فقط تا ابد زنده بودن نیست.

از بررسی پرنده اسطوره ای فونیکس در میان ملل مختلف به صورت بارز می توان دریافت که این پرنده اسطوره ای در ادبیات آلمانی غیر از نحوه زندگی و مرگش هیچ بعد والایی ندارد، جایگاه او تا حد یکی از نقش آفرینان قصه کودکان پایین می آید. آنجا فونیکس یک پرنده جادویی، غول پیکر و ترسناک و به نوعی مشتاق خوردن فرزند آدم است که با کمک یک نفر سوم مثل زن مهربانی باعث برآورده شدن آرزوهای قهرمان داستان و حل مشکلات او می شود. بررسی این اسطوره در میان ملل مختلف نشان می دهد که همنشینی او با عنصر مقدس آتش، درمانگری و جاودانگی او تقریباً در تمام اسطوره ها مشترک است، اما چهره عرفانی و همترازی او با خدایان در شرق بیشتر از غرب ملموس می باشد.

اگر سیمرغ را همتای فارسی فونیکس بگیریم می بینیم که به طور مثال در شاهنامه سیمرغ از زال که نوزادی بی پناه رها شده است مراقبت می کند و تا پایان عمر، او و عزیزانش را زیر چتر حمایت خود نگاه می دارد. سیمرغ در داستان منطق الطیر عطار از حد یک پرنده جادویی تا مقام حق تعالی بالا می رود، مقامی که فقط تعداد اندکی توان درک آن را می یابند.

پی نوشت ها

۱ لازم به ذکر است که سیمرغ دارای فرآیند و چرخه مرگ و زندگی فونیکس نمی باشد و از آنجا که درباره مرگ وی سخنی به میان نمی آید اسطوره ای نامیرا می باشد. اما به دلیل تشابه دیگر خصوصیات او به فونیکس برخی سیمرغ را معادل فونیکس فرض کرده اند

فهرست منابع

۱. سهروردی، شهاب الدین، عقل سرخ، مولی، تهران، ۱۳۸۳ ش.
۲. عطار نیشابوری، فرید الدین، منطق الطیر، ماد، تهران، ۱۳۷۳ ش.
۳. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به تصحیح ژول مول. سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۹ ش.
۴. کرین، هانری، بن مایه های زرتشت در اندیشه سهروردی، ترجمه محمود بهفروزی. انتشارات جامی، تهران، ۱۳۸۴ ش.
۵. موله، م.، ایران باستان، ترجمه ژاله آموزگار، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۲ ش.
۶. معین، محمد، فرهنگ فارسی، راه رشد، تهران، ۱۳۸۴ ش.
۷. هینلز، جان، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، نشر چشمه، تهران، ۱۳۷۷ ش.
8. Benu (Ägyptische Mythologie), In: <http://de.wikipedia.org/wiki/benu> [20.11.2006]
9. Duden Deutsches Universalwörterbuch, hrsg.u.bearb.vom Wiss.Rat. Mannheim 1989
10. Der Vogel Phönix. Die Kartause Allerengelberg im Schnalstal, Rudolf Baur, Bozen 1970, S.98 In: <http://www.sagen.at/texte/sagen/italien/vinschgau/phoenix.htm>
11. [17.11.2006]

12. Der Phönix, In: <http://www.derphoenix.ch/PhoenixVogel/PhoenixLegenden/>
[14.11.2006]
 13. Eine Sage vom ersten Phoenix. In: <http://www.derphoenix.ch/PhoenixVogel>
[18.09.2006]
 14. Fenghuang, In: http://de.wikipedia.org/wiki/Feng_Huang [10.11.2006]
 15. Grimm, Jacob und Wilhelm. Vogel Phoenix (1810), In:
<http://www.derphoenix.ch/PhoenixVogel/PhoenixLegenden/Phoenix-Grimm.htm> [
30.08.2006]
 16. Wolf, Johann Wilhelm. Der Vogel Phönix. In:
<http://www.hekaya.de/autor.phtml/maerchen/wolf> [15.12.2006]
-